**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفدهم\_ 10 آبان 1399**

**[بیان خلاصه ایی از مطالب گذشته]**

سخن در فرمایش محقق نائینی بود، به تقریر شیخنا الاستاد، دامت برکاته؛ که یک مقدمه ایی است نسبت به اینکه بخواهیم بحث کنیم در این که عام و خاص آیا از موارد تعارض به حساب می آیند یا نه؟

آن مقدمه این بود که هر سخنی یک دلالت تصوریه در مفرداتش هست و یک دلالت تصدیقیه اولی در ما قاله المتکلم و دیگر هم دلالت تصدیقیه ثانیه بالنسبة الی ما اراده المتکلم جدا. چه بسا، جمله ایی دلالت تصدیقیه اولی را داشته باشد، اما دلالت تصدیقیه ثانیه را نداشته باشد، مثلا به داعی سخریه یا استهزاء و یا امتحان باشد.

فرق بین دلالت تصدیقیه اولی با دلالت تصدیقیه ثانیه این است که اگر در یک جمله قرائن لفظیه متصله آمد، دلالت تصدیقیه اولی تمام می شود و هیچ منتظر دلالت قرینۀ منفصله نمی مانیم. در مرحلۀ تصدیق به ما قال. آن چیزی که می تواند مانع باشد، فقط قرائن لفظیۀ متصله است و لا دخل للمنفصلة؛ اما در دلالت تصدیقیه ثانیه علاوه بر این که قرینۀ متصله ایی نباید باشد، که اگر بود ظهور منعقد نبود، نباید قرینۀ منفصله هم باشد. یعنی قرینۀ منفصله اگر چه مانع انعقاد ظهور در جمله نیست اما در مرحلۀ حجیت مؤثر است. پس مراد جدی، معلق است بر این که دلالت منفصله ایی، قرینۀ منفصله ایی هم در کار نباشد و این مراد جدی، حاصل می شود، **بعد الفحص و عدم العثور علی ما یخالفه**

اگر بخواهیم ثابت کنیم که ما قاله المتکلم عین ما اراده جدا هست، و به عبارت اخری اگر بخواهیم بگوییم، دلالت تصدیقیه ثانیه مطابق است با دلالت تصدیقیه اولی و به عبارت سوم اگر بخواهیم بگوییم ما ارادة المتکلم جدا منطبق علی ما قاله. باید فحص کنیم از قرائن منفصله و پس از فحص از قرائن منفصله و نیافتن قرائن منفصله است که می توانیم بگوییم مراد جدی گوینده چیست. می توانیم بگوییم ما اراده جدا منطبق علی ما قاله. می توانیم بگوییم ما أراده در مرحله اراده جدیه هماهنگ است با ما قاله در مرحله اراده استعمالیه. این تمام.

**[عدم مدخلیت تعبد در سیره عقلاء]**

حال قبل از ادامه بحث یک مقدمه ایی را که مرحوم محقق نائینی قدس الله نفسه الزکیه بیان کرده و این مقدمه خیلی از موارد برای شما در فقه و در اصول کارگشا است این که، هر جا مدرک ما، منبع ما، مستند ما سیره عقلائیه بود، هر جا فقیهی، به عمل عقلاء تمسک کرد، باید بداند، که عمل عقلاء تعبدی نیست. که ما راز و رمز و علت و فلسفه این عمل را نفهمیم. هرگز. به عبارت اخری در سیره های عقلائیه، در اعمال عقلاء تعبد و مولویت راه ندارد. به عبارت دیگر باز نمی توانیم در تحلیل اعمال عقلاء سیرۀ عقلاء بنای عقلاء حرف از عبودیت به میان بیاوریم. چرا؟ چون مولویت و عبودیتی در بین عقلاء در بناهای انها نیست بلکه اگر بنائی دارند یک نکته عقلائیه ایی پشتبانه این بناء عقلا است.

من مثالی از خودم عرض کنم، شما اگر ثابت کردید که عقلاء به خبر واحد عمل می کنند، تمسک کردید به بناء عقلاء بر خبر واحد، نگویید ما راز و رمز این را نمی دانیم که چیست، چه پشتبانه ایی دارد عما عقلا به خبر واحد . عقلا عمل کردند ما هم سمعا و طاعة تعبدا می پذیریم که باید به خبر واحد عمل کرد، نه باید تحقیق خودتان را در سیره عقلا ادامه بدهید و ببینید چرا عقلا به خبر واحد عمل می کنند.

اگر عقلا به ظواهر عمل می کنند، مثلا صیغه امر را ظاهر در وجوب می بینند باید پرسید چرا؟ چه نکته ایی نهفته است؟ چرائی ان را بفهمیم و به این سیره استناد کنیم. وقتی تحقیق می کنیم و می بینیم وعقلاء می بینند اگر بنا باشد خبر واحد حجت نباشد بین عقلاء و در مثال دوم می گویم اگر بناء باشد ظواهر کلمات حجت نباشد، نظم و نظام گفت و گو در بین عقلاء از بین می رود. تفهیم و تفهم، تعلیم و تعلم از بین می رود. نقل آنچه در ذهن داریم وابسطه است به حجیت ظواره، نظام زندگی انسان ها مختل می شود.

اگر مثلا حجیت ظواهر را از انها بگیریم. ببینید عمل عقلاء استناد پیدا کرد به یک نکته عقلائیه و در سیره های عقلاء و اعمال عقلاء بنای بر تعبد و نفهمیدن راز و رمز نیست، چون تعبد متقوم بالمولویة و لا مولویةَ و لا عبودیة بین العقلاء تا تعبدی باشد.

این مقدمه که تمام شد بر می گردیم به اصل بحث.

**[سیره عقلا در مقام]**

ما یک مدلول تصوری درست کردیم، یک دلالت تصدیقیه اولی درست کردیم، یک دلالت تصدیقیه ثانیه درست کردیم. ما گفتیم باید تطابق بین این دو دلالت باشد، ما گفتیم که نباید قرینۀ منفصله ایی بر خلاف ما اراده باشد تا بتوانیم دلالت جدیه را هم بفهمیم این ها را گفتیم. منتهی سوال ما این است عقلاء می گویند، مراد جدی با مراد استعمالی، گاهی منطبق است، گاهی منطبق نیست، ما بنا را بر عدم انطباق بگذاریم یا بر انطباق، عقلاء می گویند بر انطباق مگر عدم انطباق ثابت شود. حال می پرسیم چرا؟ چون گفتیم بین عقلاء تعبد نیست، چه سری نهفته است در این انطباق بین الدلالتین؟ چه چیزی باعث می شود که کلامی به مرحله مراد جدی برسد و حجت باشد؟ شما گفتید نبود، قرینه منفصله کاری به انعقاد ظهور ندارد اما در مرحله حجیت تاثیر می کند. حال سوال ما این است که چگونه مراد جدی را عقلاء از کلام کشف می کنند؟ بالتعبد؟ عقلاء این را دارند و ما هم قبول کنیم؟ این سرو وجهی ندارد؟ این که مخالف شد با این مبنایی که گفتیم همواره سیره عقلائیه و بناهای عقلائیه با راز و رمز و عدم اطلاع نیست. راز و مرزش را می فهمیم و سرش را می فهمیم. خب چیست این سر؟

[**تطابق بین ارادتین هل هو بالظهور او باحراز عدم القرینه و لو بالاصل**]

آیا عقلاء که مراد جدی را از کلام می فهمند و حکم می کنند به انطباق مدلول جدی بر مدلول استعمالی. حکم می کنند به تطابق دلالتین این به حکم ظهور است، یعنی ظهور کلام در تطابق بین الارادتین است؟ یا به حکم اصل عدم قرینه است؟ به حکم احراز عدم قرینه است، و لو به برکت اصل. مگر فرقی دارد؟ بله هم فرق علمی دارد ، هم فرق عملی دارد که بگوییم **تطابق بین دو اراده هل هو بالظهور او باحراز عدم القرینه و لو بالاصل**.

محقق نائینی رضوان الله تعالی علیه می فرماید **هو التفصیل بین الموارد و التی یتعلق الغرض فیها باستخراج واقع مراد المتکلم فلا یکتفی فیها بمجرد ظهور الکلام بل لابد من احراز عدم القرینة المنفصله و لو بالاصل و بین ما لا یکون کذلک فیکتفی بظهور الکلام**

یعنی شما غرضت چیست؟ دو احتمال دارد در غرض:

1. غرض فهمیدن واقعیت مراد متکلم، فهم آن چه اراده نفس الامریه متکلم به ان تعلق گرفته است،
2. آنجا که فقط دنبال این هستی که حجت پیدا کنی بین مولا و عبد. لیس الا.

حال اگر غرض تعلق گرفته است به فهم واقع مراد متکلم، نباید به مجرد ظهور کلام، اکتفا کنید، بلکه باید احراز کنی، عدم القرینه را و لو به برکت اصل. اما اگر غرض تعلق نگرفت به استخراج واقع مراد متکلم

**کما لو صدر الکلام لاجل البعث و الزجر، کاوامر الموالی للعبید، فان العبد ملزم بالاخذ بظاهر الکلام و لو لم یحرز عدم القرینة**. اگر بحث عبد و مولا شد، صرفا خود کلام که منعقد شد، و تمام شد، کافی است برای صحت احتجاج من المولا علی العبد و من العبد علی المولا. همین که کلامی دال بر بعث بود، دال بر زجر بود و این کلام از مولا بود، خطاب به عبدش. عبد باید، به ظاهر این کلام عمل کند، اگر چه احراز نکرده باشد عدم القرینه را. این عذر از عبد پذیرفتنی نیست، که اطاعت مولا را نکند، به احتمال وجود القرینة المنفصله علی خلاف ما یقتضیه ظاهر الکلام. بگوید ایها المولا من احتمال وجود قرینۀ منفصله را می دادم، لذا عمل نکردم. ان عذر پذیرفتنی نیست. همانطور که مولا هم نمی تواند عبدش را الزام کند به غیر ظاهر کلامه. اینجا باید به ظهور اکتفا کرد.

این آن مقدم هایی بود که حضرت اقای نائینی رضوان الله تعالی علیه در این مساله بیان کرده اند.

مناقشه ایی دارد شیخنا الاستاد دامت برکاته، تقریری هم ما داریم از اساس بیان نائینی، این را هم فردا عرض می کنیم، مقدمه که تمام شد ببینم این ها چه نتیجه ایی می خواهند از این بحث در مبحث عام و خاص بگیرند و این که ایا در عام و خاص تعارض هست یا تعارض نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.